

## بررسی نامهای ایرانی با ترکیب دینی در دوره ایران باستان

### علی عزیزیان

دانشجوی دکتری تاریخ ایران باستان  
دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات تهران  
تهران-ایران

### چکیده

نام در ایران باستان بیان کننده ی اصالت، شرافت و نجابت فرد و مطابق با اعتبار و شکوه وی بوده است. بیشتر نامها از حیث ساختاری مرکب هستند و نامهای ساده تعداد کمتری را تشکیل می دهند. تقریباً همه اسم هایی که در نقوش، مهرها، کتیبه ها و کتب مورخان می بینیم از طبقه ممتاز جامعه است و اکثراً صورت دینی دارند. عنصر ایرانی اساساً موجودی مذهبی است و بر مبنای عقیده و ایمان می زید و با خدای جهان و نظام حاکم بر هستی ارتباطی ناگسستنی دارد. در این مقاله نامهایی که جنبه دینی و مذهبی دارند و یا با واژه هایی که به فضایل اخلاقی اشاره دارند و همین طور اسامی ترکیب شده با نام حیواناتی همچون گاو و گراز مورد بررسی قرار گرفته اند، سعی شده در ذیل هر نام شرحی به اختصار آورده شود.

کلیدواژگان: اسامی، ایران باستان، دینی، ایزدان، فره، فضایل اخلاقی.

## مقدمه

اسم به عنوان بخشی از شخصیت و هویت فرد است. همانطور که پروردگار عالم به آدم نام همه چیزها را آموخت، یکی از وظایف والدین انتخاب نام نیک بر فرزندان است. اسم نقش مهمی در وابستگی کودک به واحد خانواده دارد، از این رو در بسیاری موارد نام پدر بزرگ فوت شده را بر پسرها می نهادند. اسامی کودکان علایق فرهنگی والدین را منعکس می کنند. اسامی از محرّمات بوده، و برکت داشته اند. در گذشته نامهای ایرانی معمولاً دارای معنا و به خصوص با معتقدات دینی مربوط بودند. نام قهرمانان مذهبی و نامهای مرکب با اسماء الهی یا ایزدان تقدس خاصی داشتند و به آنها تیمن و تبرک می - جستند. یکی از مسائل فهم تاریخ، دانستن معانی القاب و عناوین افتخاری و دگر نویسی اسمهایی است که خواننده غیر متخصص را گیج می سازد - و همچنین در نظر گرفتن معانی نامهایی است که عمدتاً از تلفیق چند کلمه پدید آمده اند. هدفی که این پژوهش دنبال می کند تجزیه و تحلیل نامهای ایرانی در دوره باستان و مشخص کردن عنصر دینی در ترکیب آنهاست. منابع اصلی برای مطالعه اسامی در عهد باستان علاوه بر اوستا و کتیبه های به جای مانده به خط میخی و پهلوی، کتب نویسندگان یونانی و همچنین تفاسیر خاورشناسانی چون بارتولومه، هومباخ، مایرهوفر، یوستی، نیبرگ و ... می باشد.

## ایزد آذر (آتش، آتر) و اسامی که با آن ترکیب شده اند

یکی از آفریده های نیکوی هرمزد آتش سرخ سوزان است. مینوی خرد در پاسخ دانا که می پرسد چه کسی را بیشتر باید مورد توجه و حمایت قرارداد از آتش یاد می - کند. (تفضلی، ۱۳۶۴: ۴۷) در شاهنامه فردوسی از آتش به عنوان فروغ ایزدی یاد شده است:

بگفتا فروغی است این ایزدی      پرستید باید اگر بخردی

خلاصه و جوهر آتش در اوستا موسوم است به خوارنگه که در فارسی خره یا فرّ گوئیم و آن عبارت است از فروغ یا شکوه و بزرگی و اقتدار مخصوصی که از طرف اهورا به پیغمبر یا پادشاهی بخشیده می شود. آذر روز در آذر ماه در ایران قدیم عیدی بوده به

قول ابوریحان بیرونی موسوم به آذرجشن، در این روز به زیارت آتشکده ها می- رفتند. (پور داوود ۱۳۷۷، ج ۱/۵۱۳) در اوستا ایزد آذر غالباً پسر اهورامزدا خوانده شده است، از این تعبیر خواسته اند علو مقام او را برسانند. آزمایش ایزدی توسط آتش که در اساطیر از آن با عنوان «ور» یاد شده است، آزمایشی است که با آن بی گناه از گناهکار شناخته می شد. (مزدپور، ۱۳۶۹: ۲۴۴)

آتش روشن نشانه ی مرئی حضور اورمزد است. تقدس آتش چنان است که در اساطیر و روایات ایرانی از «آلودن آتش» و گناه مترتب بر این عمل سخن رفته است، چنان که در روایت پهلوی می خوانیم: «هر کس آتش در خانه دارد، نباید به سوی آتش سخن گوید بلکه چیزی به دهان و بینی بندد تا بادی که از دهانش می آید به آتش نرسد...». (میرفخرایی، ۲۷، ۱۳۷۲ و ۴۸)

به آب و به آتش میازید دست مگر هیربد مرد آتش پرست

(فردوسی)

اسامی ترکیب شده با آتش عبارتند از: آسینه *Açina* (آثریته) پسر «او پدر مه *upadarma*» که در زمان داریوش اول در عیلام به دروغ خود را شاه خواند و خوزیان به او پیوستند. بارتولومه با تکیه بر یوستی این نام را که با توجه به «آثر» و «آثر» اوستایی، آثرینه خوانده، و آن را صورت مصغر آتر داته *Atar dāta* (آذر داد، داده یا آفریده آذر) می - داند. به محض تقاضای داریوش، عیلامی ها او را دستگیر کردند و نزد داریوش فرستادند. آذر آناهیتا *Azar Anāhitā* با عنوان «بانیشان بانیشن» (شهبانوی شهبانوان)، دختر شاپور اول بود. این نام مرکب از آتش *Adur* و آناهیتا *Anahita* است. آتش و آناهیتا هر دو ایزد هستند. این نام را به «آتش آناهید» هم ترجمه کرده اند. واژه آناهیتا اوستایی و آناهید فارسی میانه و ناهید فارسی نو، در اصل صفت است به معنی «پاک، نیالوده» مرکب از *an* پیشوند نفی و *ahita* «آلوده». آذر نرسی *Azarnarsay* پسر هرمز دوم پادشاه ساسانی، مرکب از دو ایزد (آذر و نرسی) می باشد. آذر در اوستا به صورت آتر *Atere* و در پهلوی آتور *Atur* آمده است. نرسی هم در اوستا به صورت نئیریوسنگه *Nairyō sangha* و در پارسی میانه نرسه آمده است و نام فرشته و ایزدی است نظیر جبرئیل حامل وحی و او پیک اهورامزدا است. در یسنای ۱۷ فقره ۱۱ نیز یک قسم آتش است. نریوسنگه ظاهراً به

معنای «سخن مردانه» یا شاید «اعلام به مردان یا انسانها» است. معنای اخیر با نقش اودر متون ما بعد اوستایی به عنوان پیک خدایان مطابقت دارد. نرسی *narsay* پادشاه ساسانی پسر شاپور اول بود که بهرام سوم را از سلطنت خلع کرد و به جای او نشست. مهرنرسی *Mihrnarsay* (مهر+نرسی) صدراعظم سه تن از پادشاهان ساسانی (یزدگرد اول، بهرام گور، یزگرد دوم) بود. آذر باد مهر اسپندان *durbād Mehraspandān* موبدان موبد زمان شاپور دوم ساسانی بود. آذر باد که به صورت آذر پاد و آذر پات و آذر بد هم نوشته شده، در اوستا «آترپات» آمده، به معنی «پناهنده آتش» است. مهرسپند (مارسپند) در اوستا «منشر سپنت» *Manthara spenta* به معنی «کلام مقدس» آمده است. *Mathra* به معنی سخن و گفتار است بویژه سخن مینوی و گفتار ایزدی، ماثرن *Mathran* کسی که گفتار آسمانی را به خاکیان می رساند، جزء دوم سپند، صفت آن است. بنابراین مهرسپند یعنی سخن مینوی پاک یا گفتار ایزدی مقدس. (پور داوود، ۱۳۸۱: ۸۲) آذر فرنباغ *āzar franbag* نواده شاپور یکم، شاه میشان و از طرفداران بهرام سوم در مقابل نرسی بود. این اسم ترکیبی از صورت ایرانی باستان *atr-farnah-baga* به معنای «آتش نورانی بگه» است. احتمالاً فرنباغ را تحریفی از کلمه «فروغ بغ» به معنی «فروغ خدا» دانسته اند. شکل سریانی این کلمه یعنی «آذر فروا» *Adhura farwa* ظاهراً مأخوذ از آذر فرنباغ است. (کریستن سن، ۱۳۷۲: ۲۳۹) نیبرگ این نام را به «دارنده سهم شکوه آسمانی» ترجمه می کند. (Nyberg ۱۹۶۴: ۷۷) آذر مهر از اشخاصی بود که در زمان خسرو انوشیروان برای بررسی وضع مزدک گرد آمده بودند. آذر گشنسب *āzar gušnasb* نام آتشکده معروف در آذربایجان و نام مرزبان ارمنستان- ایران و نام موبد نامدار پارسی بود. مرکب از (آذر+گشن+اسب) مه آذر گشنسب *Meh āzar gušnasb* خوانسالاری که نایب السلطنه اردشیر سوم ساسانی شد. طبری آن را «مهاذر جشنس» آورده است. (طبری، ۱۳۸۷: ۲۵۱)، آذر افروز گرد *āzar afroz gord* برادر شاپور دوم ساسانی، آذرک دختر یزگرد ساسانی (عباسی، ۱۳۷۳: ۱۱-۱۲)، از اسمهایی هستند که با ایزد آذر پیوند خورده اند.

## ایزد ماه واسامی مرتبط با آن

ماه در اوستا «مانگهه *hanām*» علاوه بر آن که نام کره ماه است، نام ایزدی نیز هست. یشت هفتم اوستا در ستایش این ایزد است. براساس این یشت، ماه مسکن امشا سپندان است. او روان پرهیز گاران را به بهشت می برد (وندیداد، ۷، بند ۵۲). در شایست ناشایست آمده است که اوبه خواهندگان حاجت و نذری کنندگان یاری می رساند (فصل ۱۲، بند ۹ و ۸). ماه فره بخش جهان است، و پانزده روز بیفزاید و نیکی به جهانیان بخشد، پانزده روز کاهش یابد که کار کرفه از جهانیان پذیرد و به گنج ایزدان بسپارد. طبق مینوی خرد، ماه و آتش بهرام یا آتش آذران را باید بامداد و نیمروز و عصر ستایش کرد. در باب ثواب نیایش ماه در صدر بندهش آمده است: دادار اورمزد هر نیکی به مردمان گیتی دهد به ماه ورجاوند بسپارد و ماه آن نیکویی ها به مردمان بخشد. پس می باید که هر کسی چون ماه نو شود ماه را نیایش بکنند. ماه همانند خورشید ستوده، مورد تعظیم و تکریم بوده، چه در شب تار در مقابل دیو ظلمت که جهان را در پرده تیره پیچیده، دیدگان شر را از دیدار محروم می دارد، ماه یگانه مشعل ایزدی است که پرده ظلمت دریده، سر عفریت سیاه را فاش می کند. در مهر یشت آمده است: ما می ستاییم مهر را که گاهی پیکر خود را مانند ماه می درخشانند (مهر یشت فقره ۱۴). غالباً ماه تشکیل دهنده تخمه و نژاد ستوران نامیده شده است. (یسنا ۱ فقره ۱۱، یسنا ۱۶ فقره ۴ و وندیداد فرگرد یک فقره ۸ و فرگرد ۲۱ فقره ۹ و سیزده روزه کوچک و بزرگ فقره ۱۲) بنا بر بندهش، کره ماه حافظ نطفه ی ستوران و جانوران است. هلال ماه یکی از علائم ایران قدیم بوده است. در روی بیشتر مسکوکات پادشاهان ساسانی دیده می شود، به قول حمزه اصفهانی، بالای تخت بهرام بن بهرام، هلال زرین نصب بوده است. (اصفهانی، ۱۳۴۶، ۳۵) علاوه بر ماه، ستارگان نیز مورد توجه ایرانیان بود، به ویژه که در هوای خوش ایران فروغ آنها به خوبی نمودار و زینت شب سراپردگیان عالم بالاست. گذشته از این در شب های تار، ستارگان در بیابان ها راهنمای کاروان و رهروان بودند. یکی از زنان خشیارشا «استر» *Estar* نام داشت که به معنی «ستاره» است. مروئه *Merroe* دختر کوروش، خواهر بردیا احتمال می رود «مهر» یا «ماهرو» بوده که یونانی ها مروئه نوشته اند. مونوئه *Monoeses* نام اصلی سورن به

معنی ماونگهه اوستایی و ماه فارسی است. (مهرین، ۱۳۲۱: ج ۵۶/۳) وی سردار معروف ایران در جنگ باکراسوس است و دارنده ی منصب تاجگذاری بر سر شاه و شخص دوم مملکت پس از شاه بود. مونا بازو Monābāzo به فارسی باستان ماونه بازو (ماه بازو) مرزبان ادیان بود (مهرین، ۱۳۲۱: ج ۱۲۰/۳) پارثه ماس پتس Partha maspates که به فارسی باید «پهلوماه بد» گفته شود، (همان، ۱۳۷) پسر خسرو اشکانی (۱۳۰-۱۰۸ م) بود. ماهداد Māhdād موبدان موبد اردشیر بابکان بود. این اسم در شاهنامه «ماهان»، در مجمل التواریخ به صورت «ماهر» و طبری آن را «فاهر» یا «قاهر» آورده است. ماهبود Māhbud از رجال بزرگ عهد ساسانی و معاصر خسرو انوشیروان بود. یوستی این نام را به معنای «کسی که ایزد ماه را در ضمیر خود دارد» و «کسی که روح و روانش با تفکر به سوی ایزد حرکت می کند» آورده است (Justi، ۱۹۶۳، ۱۸۵) ماه گشسب Māh Gošasb دانشمندی زردشتی که اوستا را تفسیر می نمود. ماهویه Māhuyeh یا ماهوی سوری از خاندان سورن بود. طبری او را پسر مافنا، پسر فید و مرزبان مرو می داند. پس از حمله عرب به ایران، یزدگرد ساسانی به وی پناه برد و او به واسطه «بدگوهری» به یزدگرد خیانت کرد.

#### ایزد مهر واسامی مرتبط با آن

مهر یا میترا Mitra به عنوان اسم عام به معنای «پیمان و دوستی» است. وظیفه اصلی مهر در «مهر یشت» نگهبانی از پیمان هاست. میترا یکی از بزرگترین ایزدان دین زردشتی است. در آغاز مهر یشت اوستا، این ایزد از آفریدگان اهورامزدا و در ردیف فرشتگان دیگر مزدیسنا به شمار رفته، امایش از برانگیخته شدن زردشت و رواج مزدیسنا در ایران، مهر یکی از پروردگاران آریایی ها یعنی ایرانیان و هندوان بوده است. همچنین مهر، ایزد جنگ است و نزد ایرانیان دلیر و رزم آزما پایگاه بسیار بلندی داشته، که در هنگام کارزار از او یاری می طلبیدند. در کتیبه های اردشیر دوم و اردشیر سوم هخامنشی، چهار بار از میترا یاد شده است. (شارپ، ۱۳۸۴: ۱۳۸-۱۴۱) در سراسرتاریخ ایران به گروهی از ناموران برمی خوریم که به نام این ایزد خوانده می شدند. یوستی در نامنامه از مهرداد، چوپانی که کوروش را پرورش داد، مهرداد نام چوپانی که آریوبرزن را لو داد، مهرداد پادشاه پونت که به وسیله داریوش سوم اعدام شد، مهر و مهران در عصر ساسانی و سلسله

مهرکان در آلبانی در عصر ساسانی واینکه بندوی *Bindōy* و ویستهم *Vistahm* از خاندان مهران بودند مطالبی ذکر کرده است. (Justi ۱۸۹۵:۲۱۱-۲۱۴) سپند مهر *Spand Miher* در اوستا «سپنته میترا *Spenta Mitra*» نام کسی که به یاری اردوان، خشایارشا را کشت. (زرین کوب، ۱۳۷۱:۱۶۹) نام چهارتن از شاهان اشکانی، مهرداد (=داده مهر) بود. اسامی مهروراز *Mihr varaz* (مهر+گراز) و مهر بوزید *Mihr buzid* (مهر نجات می دهد)، مهرک انوشک زادان *Mihrag anōšagzādān* (نام یکی از دشمنان سر سخت اردشیر بابکان)، مهرنگار (دختر انوشیروان که اساس قنات مهریز یزد از طرف او گذاشته شد) نیز وجود داشته است.

### ایزد تیر واسامی مرتبط با آن

در اوستا تیشتریه *Tištrya* و در پهلوی تیشتر یا تیر یکی از ایزدان مزدیسنا و نگهبان باران است. تیر در نجوم ستاره ای است که شعرای یمانی خوانند و ظهور آن نوید باران است. در اوستا تیر یشت در نیایش فرشته باران است و نباید باتیر دیگر که در تازی «سهم» و در فرس هخامنشی «تیگری» است اشتباه شود. سفارش شده که مردمان این ایزد را آنگونه که شایسته اوست، ستایش کنند تا از قحط سالی و سپاه دشمن و بیماری ها در امان باشند. سه تن از شاهان اشکانی تیرداد (=داده ایزد تیر) نام دارند. تری-تخم *ritaxma o* (=از نژاد تیر) نیز به این ایزد منتسب است. وی پسر هیدارنس *Hidārnēs* بود که پس از ازدواج با آمستریس *Amestris* دختر داریوش دوم هخامنشی به شهر بی هیرکانیه (گرگان) گماشته شد. نام تیگران *Tigran* نیز برگرفته از تیر است.

### ایزد بهرام واسامی مرتبط به آن

بهرام یکی از ایزدان زردشتی است و یشت چهاردهم به نام اوست. بهرام در اوستا ورتراغن *Varathraghna* و در پهلوی وهران *Wahrān* است. در لغت «ورتراغن» جزء اول «ورترا» به معنی حمله و هجوم و به معنی فتح و نصرت است (فروردین یشت، فقره ۳۸ و یسنا ۵۸ فقره ۱) و در تفسیر پهلوی اوستا به پیروگری ترجمه شده است. جزء دوم که «غن» باشد به معنی کشنده و زننده است. هیئت دیگری از این کلمه که «جن *Jan*» باشد در کتیبه های هخامنشی و در اوستا به معنی «زدن» آمده است. ورتراغنه به معنی درهم

شکننده مقاومت، و فتح و پیروزی است. (پور داوود، ۱۳۷۷، ج ۱۱۳/۲) بهرام، صفت گروهی از ایزدان از جمله صفت ایزد آذر است. آتش بهرام یعنی آتش پیروزمند. ستاره مریخ در فارسی موسوم است به بهرام، همان ستاره ای که در لاتینی اسم پروردگار جنگ روم «مارس Mars» نامزد شده، در نزد ایرانیان دارای اسم فرشته فتح و ظفر است. شش تن از شاهنشاهان سلسله ساسانی بهرام نام داشتند که عبارتند از: بهرام اول ملقب به گیلانشاه، بهرام دوم ملقب به متکبر و به قول ثعالبی خودستا، بهرام سوم ملقب به سکانشاه، بهرام چهارم ملقب به کرمانشاه، بقول فردوسی:

چو بنشست بهرام بهرامیان      بیست از پی داد و بخشش میان

به تاجش زیرجد بر افشاندند      همی نام کرمانشش خواندند

بهرام پنجم ملقب به بهرام گور و بهرام ششم ملقب به بهرام چوبین بود.

### ایزد بانوی دین dēn (دئنا daenā) و اسامی مرتبط با آن

دئنا ایزد بانویی که مظهر وجدان است و به آدمیان نیرو می دهد که راه اهورایی را برگزینند. دئنا درگزیده های زادسپرم، به صورت زنی زیبا از روان پارسا نگهداری می کند. دئنا رهرو طریقت راستی به بهشت است. در وندیداد (فرگرد ۱۹ فقرات ۳۰-۲۷) از مجسم شدن اعمال در روز واپسین چنین سخن رفته است: «چون در صبح روز چهارم پس از وفات، روان نیکوکار یا گناهکار از بدن جدا گشته به پل چینوت invatē رسد و در آنجا دیو «ویزرش» Vizareša روان مرد دروغ پرست دیو یسنا را به زنجیر بندد، آنگاه دختری نازنین و زیبا و آزاده نژاد و خوش اندام روی کند، روان گناهکار را به مغاک تیر کشاند و روان نیکوکار را از پل چینوت و از زبر کوه (هرا) گذرانیده به ساحت ایزدان مینوی آرام دهد». اسامی دینگ Dēnag (دختر بابک)، دینگ (مادر بابک)، دینگ (شهبانوی میشان)، دینگ (همسر یزگرد دوم) و مادر هرمز سوم و فیروز که در مدت جنگ دو فرزندش در تیسفون سلطنت کرد. مهوری از این ملکه با لقب بانبشنان بانبشن (ملکه ملکه ها) به حروف پهلوی موجود است. (کریستن سن، ۱۳۷۲، ۳۹۱)



### اسامی که با بغ Baga ترکیب شده اند

بغ به معنی خدا و ایزد است و نیز به معنی برخ و بهره و بخش است، چنانکه بگ Baga در گاتها به این معنی اخیر آمده است و در سایر قسمت های اوستا، بَغ گاهی به معنی ایزد و گاهی به معنی بهره و برخ است. در کتیبه های پادشاهان هخامنشی غالباً کلمه «بگ» به معنی خداست. «بغ بزرگ است اهورامزدا».

در ونیدیداد(فرگرد ۱۹ فقره ۲۳) بغودات یعنی خداداده و خدا آفریده، و از همین ترکیب است اسم شهر معروف بغداد در کنار دجله و باکو شهر معروف قفقاز که متضمن کلمه بغ است. فغ معرب بغ در ترکیب کلمه فغفور عنوانی است که ایرانیان به پادشاهان چین داده اند یعنی پوریغ یا پسر خدا. بگ بوخش Bagabuxša (به یونانی مگابیزوس) مرکب از دو واژه بگ Baga (بغ، خدا) و بوخش Buxš به معنی بخشیدن و آزاد کردن و روی هم به معنی «آزاد کرده خدا». وی از هم پیمانان داریوش بر علیه گئوماتای مغ بود. بگ بوخش دوم (مگابیز دوم) پسر زویپر Zopyr داماد خشایارشا بود. بگابگنه Bagābigna نام پدر ویدرنه Vidarna، مشتق از بگ Baga (خدا) و بیگنه Bigna که اشتقاق آن معلوم نیست. شاید واژه bagna با اوستایی baxta در ارتباط باشد. باگواس Bāgwās (= بغ واس : خدا خواست) فرزند آرتوننت Artavant، (هرودوت، ۱۳۶۸: ۲۴۲) خواجه ای که چندین شاه هخامنشی را کشت. پاکور (۳۹ ق.م) توسط مورخین شرقی به صورتهای مختلف فقور، فغور، افقور و غیره نوشته اند، پاکور مصحف این اسم است. یوستی، پاکور Pakor یا پاکورس را همان فغفور به معنی «خداداد و عطاءالله» می داند. (عباسی، ۱۳۷۳: ۴۴) پاکور پسر اُرد بود که طبری در جدول خود افقور نامیده است. (خدادادیان، ۱۳۷۹: ۳۵۰) واگیز Wagiz (مصحف بگا- بغ) سفیر اُرد پادشاه اشکانی که نزد کراسوس فرستاده شد، کراسوس به وی گفته بود پاسخ شما را در سلوکیه خواهم داد، سفیر ایران کف دست خود را نشان داده گفت: اگر کف دست من مویی خواهد رویید، تو نیز سلوکیه را خواهی دید. (یارشاطر و همکاران، ۱۳۷۳: ج ۱۵۳/۳)

اسامی که با نام هرمزد **Hormazd** ترکیب شده اند

این نام در اوستا **Ahuramazdaw** و در پارسی باستان **Auramazdah** و در پهلوی **Ohramazd** می باشد که در فارسی به صورت های هرمزد، اورمزد و هرمز در آمده است. اهورامزدا در اصل نام خدای مزدیسناست، مرکب از «اهوره» به معنی سرور و مولا و «مزدا» که به معنی حافظه آمده است و چون با «اهوره» استعمال شود، از آن معنی هوشیار، دانا و آگاه اراده کنند. اگر «مزدا» را از دو کلمه «مز» به معنی بزرگ که در فارسی «مس» و «مه» شده است و «دا» به معنی دانش و بخشیدن و آفریدن، در نظر بگیریم به معنی دانای بزرگ و آفریدگار بزرگ خواهد بود. (آشتیانی، ۱۳۶۶: ۱۲۹) چهار تن از شاهان ساسانی هرمزد نام داشتند. مورخین روم این اسم را به صورت هرمس **Hermes das** و ارمیس **dat** نوشته اند که به فارسی کنونی هرمز داد می شود. هرمزد اول به سبب رشادت و مردانگی «دلیر» خوانده شد. در متن عربی «الجرى» و در منابع دیگر «البطل» آمده است. هرمز بن نرسی (هرمزد دوم) لقب «کوه بد» به معنی «صاحب جبل» بود. (میرخواند، ۱۳۸۰: ۸۴۴) هرمزد پسر یزگرد دوم (هرمزد سوم) ملقب به سکانشاه بود. هرمزد چهارم پسر خسرو نوشیروان بود. وی ملقب به ترک زاد بود.

#### اسامی که با نام ایزد پیوند دارند

سه تن از شاهان ساسانی یزگرد **Yazgerd** نام دارند. یزد از «یز **Yaz**» و «یشت **Yašt**» ریشه گرفته است. ایزد در اوستا **یَزَتَ Yazata** و در سانسکریت **یجت Yajat** به معنی در خور ستایش آمده است. این اسم در اوستا **یزتو کرت Yazatokarta** یعنی کرده یا آفریده ایزد آمده است. یز، **یَزَتَ**، یزدان، یشت همه از ریشه «یز» به معنی فدیة آوردن و نثار کردن و عبادت و ستاییدن و پرستیدن و ستودن است. (اوشیدری، ۱۳۷۸: ۱۴۸) یزگرد اول توسط برخی از رعایا به لقب **خَیَر** و برخی دیگر به لقب **یزگرد ائیم** (بزهکار) خوانده شده است. یزگرد دوم پسر بهرام گور بود و او را یزگرد نرم خوانده اند. (مجله التواریخ و القصص ۱۳۸۳، ۳۵) یزگرد سوم پسر شهریار و نوه ی خسرو پرویز بود. وی آخرین پادشاه ساسانی بود و لقب «ودبخت» داشت.

### اسامی که با واژه «داد» ترکیب شده اند

در پارسی باستان داته **data** به معنی «قانون، دستور» از ریشه «دا» **da** به معنی بخشودن، ارزانی داشتن، نهادن آمده است. (گاتاها هات ۶، بند ۱۵، هات ۷، بند ۷، هات ۵۱ بند ۱۴ و...) داتیس **Datis** (مقیّد به قانون) نام یکی از سرداران مادی کوروش بود که بعد ها توسط داریوش جایگزین مردونیه و مأمور ویژه در امور یونان شد و در جنگ ماراتن فرمانده مشترک بود. وهیزداته **Vahyazdāta** کسی بود که در پارس ضد داریوش قیام کرد. این اسم برگرفته از **Vahyah** به معنی «بهتر» و کنت آن را از **Vahu** گرفته، به اضافه **data** به معنی «قانون» در ترکیب به معنی «پیروی کننده از قانون بهتر» است (۱۹۵۳:۵۴، Kent). دادفرخ **Dadfarrox** از قاضیان معروف دوره ساسانی که نظریات قضایی او در کتاب مادیگان هزار دادستان (گزارش هزار فتوای قضایی) نقل شده است. داذهرمز از موبدان زمان قباد ساسانی و از جمله کسانی بود که خسرو انوشیروان برای مجادله و مباحثه در ردّ آیین مزدکی برگزید. داذویه خواهرزاده باذان که از طرف خسرو پرویز حاکم یمن بود. او پس از خسرو به دین اسلام در آمد و اسود عنسی را که دعوی پیغامبری کرده بود به کمک فیروز دیلمی به قتل رساند. (مجمّل التواریخ و القصص، ۱۷۲) طبری این شخص را اهل اصطخر فارس می داند.

### اسامی که با فرّه (خوره) **Farrah** ترکیب شده اند

فرّه یا خوره (اوستا **Xvarenah**) نیرویی هرمزد آفریده و آسمانی است. فرّه به شکل مرغ وارغنه، قوچ، آهو و آتش ظاهر می شود و به دارنده می خود نیروی بسیار می بخشد. فرّه در معانی مختلف مانند بخت، اقبال و دارایی خوب، نیز آمده است. (بهزادی، ۱۳۶۸: ۲۲۲) فرّه چیزی است که انسان را از هر چیز دیگر به عنوان انسان ممتاز می کند. (زهر، ۱۳۷۵: ۲۷۳) فرّه نیروی رابط جهان انسان و خدایان است، زیرا انسان که وظایفش را در مورد خود و جهان دقیقاً به انجام رسانده است، انتظار دارد در مقابل، ایزدان با مظاهر طبیعت او را یاری دهند، به عبارتی دیگر فره ی درخشش نیروی هرمزد آفریده است که در خدایان، فرمانروایان و پهلوانان شکوفا می شود. کیانیان حق سلطنت خود را به اتکاء به یک تأیید الهی - فرّه کیانی - توجیه می کردند. اعتقاد به فره وشی (= فرورتی) ها هم از

اموری بود که قدرت و تفوق طبقات ممتاز را بر طبقات عادی تحمیل می کرد یا در واقع به طبقات کاهن و جنگجو نوعی تفوق می داد. این فره وشی ها چیزی از مقوله «روح باقی» بود که پس از مرگ انسان باز می ماند و از حوزه زندگی وی و بازماندگانش حمایت می کرد. در نزد طوایف ماد اسم فره ورتیش **Fravartīš** (= فرارتس) بعنوان نام شخصی ذکر می شد. فرورتیش یعنی پیش افزاینده، نیروی پیشرفت دهنده در آدمی. «فر» به معنی شکوه و جلال و در اصطلاح اوستا حقیقتی الهی و کیفیتی معنوی است که چون برکسی حاصل شود او را به شکوه و جلال پادشاهی و به مرحله تقدس و عظمت معنوی می رساند. این لغت در فرهنگها به معانی شأن و شوکت و شکوه و برازندگی و زیندگی و... ضبط شده است از همین ماده است کلمه فرخ که به معنی مبارک و نیکبخت است. فرخ از اسامی خاص بسیار معمول در ایران باستان بوده است. گزنفون در کتاب کوروش، از فرنوئوس **Pharanuchos** نامی اسم می برد که در هنگام لشکرکشی کوروش به ضد کرزوس پادشاه لیدی از سرداران ایران بود. هرودوت در کتاب هفتم فقره ۸۸ می نویسد که یکی از سرداران سپاه ایران موسوم به فرن خس در هنگام لشکرکشی خشایارشا بر ضد یونان در شهر سارد از اسب به زمین افتاد و مرد (۴۸۰ ق.م). آشیل (آیسخیلوس **Aeschylus**) در کتاب ایرانیان از یکی از سرداران خشایارشا موسوم به فرئوخس اسم برده که در جنگ بر ضد یونانیان در سالامیس کشته شد. فرئوخس یا فرن خس مورخین یونانی، همان فرخ است که در آن عهد رواج داشت مثل فرخ هرمز که از بزرگان ایران و سپهبد خراسان بود و خواست آرمیدخت را به زنی بگیرد، اما به فرمان ملکه کشته شد. بنا بر مندرجات حمزه اصفهانی، در میان هجده تن از پسران خسرو پرویز که بدست برادرشان شیرویه کشته شدند، سه تن از آنان خره، مرد خره و زادن خره نام داشتند. (اصفهانی، ۱۳۴۶: ۴۲) محمد بن جریر طبری می نویسد که بنا بر روایتی پس از آرمیدخت یکی از بازماندگان خسرو پرویز موسوم به خره زاد خسرو به پادشاهی رسید و چند روز شهریار ایران بود. همین پادشاه در تاریخ بلعمی فرخزاد ذکر شده که پس از شش ماه پادشاهی کشته شد. از دیگر اسامی مرکب با فرنه: تیسافرن (چیره فرنه: فرنژاد) فرزند هیدارنس که حکمران ایالت لیدیه شد. فرنابازوس **Fanābāzos** پسر فارناس والی شهر داسکیلیون **Daskyleion** و رقیب همیشگی تیسافرن بود. آرتافرن **farnaārtā** (دارنده فر

راستی ( برادر تنی داریوش که والی شهر سارد بود. فرنه دات **Farnadāt** پسر داریوش، فرخان **farroxān** که نام پسر اردوان چهارم اشکانی و همچنین نام شهربراز از سرداران خسرو پرویز و نام موبد موبدان یزگرد بود. زاد فرخ (آزاد فرخ) مهتر هرمزد چهارم ساسانی، زادن فرخ نام رییس نگهبانان در زمان خسرو پرویز، خوره زاد نام برادر رستم پسر فرخ هرمز به روزگار یزگرد سوم ساسانی بود. پس از کشته شدن رستم در جنگ قادسیه، این خوره زاد، یزگرد سوم را با اسباب و تجملی که داشت ابتدا به اصفهان و از آنجا به کرمان برد و از کرمان به خراسان برد و به شهر مرو اسپهبدی بود نام او ماهویه **Māhoye**، او را بدان اسپهبد سپرد. (ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۱۲۲) در کتیبه کعبه زردشت، فرگان نام خاندانی است و از دو نفر به نام «فرگ» و «ویفر» پسر فرگ نام برده شده است. فرگ صورت تصغیری از فر می باشد. در کتیبه بیستون نیز به اسم خاصی که دارای کلمه فرّه باشد برمی خوریم و آن اسم ویندفرنه **Vindafarnah** (به معنی یابنده فر) است. هرودوت نیز از ویندفرنه صحبت می کند اما او را «ایتنافرنس **Intaphernes**» ضبط کرده، در کتاب سومش در فقره ۱۱۸-۱۱۹ مفصل تر از او سخن رانده که چگونه پس از چندی به فرمان داریوش کشته شد. مطابق اسم ویندفرنه در اوستا «ویذت خوارنه» آمده که یکی از پارسایان است و به فروهرش در فروردین یشت، فقره ۱۲۸ درود فرستاده شده، در داستان دینیک فصل ۳۶ فقره ۴ در هنگام رستاخیزیکی از یاران سوشیانت شمرده شده است. (پور داوود، ۱۳۷۷ ج ۲/۳۱۳ - ۳۱۴)

### ارته و اسامی مرتبط با آن

ارته **Arta** در اوستا به صورت «اش **Aša**» با معانی گوناگونی چون راستی، درستی، تقدس، پارسایی، نیروی نظام بخش کائنات، مظهر نیکویی، مصدر دادگستری، عدالت و صداقت آمده است. رته **Rta** از لحاظ زبان شناسی معادل اوستایی اشاوان **Ašavan** و سنسکریت رتاوان **rtāvan** به معنی «دارنده راستی» است. در اوستا مفهوم متضاد آن «دروج **Draoga**» است. در این جا مفهوم دروغ فقط به معنای دروغگویی نیست، بلکه معنای «نابسامانی، زیان بخشی و ویرانگری» دارد. ارته در اوستا همان اشه است که تنها در گاتها، یکصد و هشتاد بار با معانی گوناگون بر زبان زردشت آمده است. (پور داوود،

۱۳۸۱: ۱۷۲) ارته نظم درست و به حقی است که بر جهان طبیعی فرمان می راند و طلوع و غروب خورشید را سبب می شود و فصل ها را پدید می آورد و جامعه انسانی را چنان هدایت می کند که رفاه هر دو جهان فراهم آید. آشون در پهلوی «أهلو Ahlaw» آمده است و آن را به مقدس، پاک دین و پرهیزگار (متقی) ترجمه کرده اند. نیبرگ «اشون» را موجود زنده ای می داند که در جهان اشته و در انجمن دینی که اشته در آن فرمانروایی دارد، نقشی مؤثر دارد و پس از مرگ رستگار و آمرزیده است. (رجبی، ۱۳۸۰: ج ۱/ ۴۱۱) نیبرگ، اشته را هسته اصلی دین آریایی می داند. اشته را اهورامزدا از خرد خود آفریده است (یسنا ۳۱، بند ۷-۸) و اهورامزدا خود پدر اشته است (یسنا ۴۷، بند ۲). به قول بارتولومه گاهی انسان از کثرت معنی و تعدد برداشت و تلقی برای دست یافتن به معنی واقعی اشته دچار حیرت می شود. تمام قدرت خداوند گاری به کمک یا از طریق اشته به منصفه ی ظهور می رسد و اهورامزدا گناهان آشکار و پنهان را با واسطه اشته می بیند (یسنا ۳۱، بند ۱۳)، اشته راه مستقیم است و اردیبهشت جهان افزاست (یسنا ۳۳، بند ۵ و ۱۱) اردیبهشت (بهترین اشته) ضمن ستیز با دروغ، نماینده ی جوهر قانون دگرگونی ناپذیر ایزدی و حاکمیت اخلاق قانونمند در جهان نیز هست. آنان که بیرون از این نظم قرار دارند به بهشت راه نمی یابند و پارسایان با تسلیم بی چون و چرای خود به نظم ایزدی، بهشت پر از شادی را برای خود تضمین می کنند و بنابر کتیبه خشایارشا در تخت جمشید «هر کسی که اهورامزدا و ارته را با فروتنی بپرستد، هم در زندگی شاد می شود و هم در هنگام مرگ خجسته می شود». (شارپ، ۱۳۸۴: ۱۲۱) ارته نظم اخلاقی و اجتماعی درستی است که آدمیان به کمک آن می توانند بهره مند از رفاه در کنار هم با عدل و انصاف به سر برند. بنابر گزارش هرودوت (کتاب ۷، بندها های ۶۱ و ۱۵۰) پارسیان خود را ارته ای می نامیدند. پیش از هرودوت هم نام «ارته یوت» Artaiot نام قومی ایرانی به شمار می رفت. هلانیکوس این قوم را ساکنان سرزمین پارسی به نام «ارته ئیه» Artaiia دانسته است. (درخشانی، ۱۳۸۳: ج ۳/ ۲۱۲) این گزارشها حامل یک پیام بسیار مهم است که ارته برای ایرانیان باستان نقشی تعیین کننده داشته است. به همین منظور در ایران باستان نامهای مرکب «ارته» دار مثل اردشیر (نام سه تن از شاهان هخامنشی و سه تن از شاهان ساسانی) و اردوان ardawan (نام پنج تن از شاهان اشکانی) فراوان است. نام

اردشیر(ایرانی باستان=artaxšaora) مرکب از ارته arta به معنی عدالت و خشتره xšaora به معنی «پادشاهی» است. در ترکیب به معنی «داشتن پادشاهی عادلانه» است. نیرگ آن را به «پادشاهی که بر گرفته از ارته است» معنی کرده است. (Kent, ۱۹۵۳, ۱۷۱) ارتبان مرکب است از ارته به معنی مقدس و درستکار و «بان» یا «پان» به معنی حافظ و حامی و نگهبان. اردوان یعنی نگهبان درستکاران. ارته پان arta Pana در پارسی باستان به معنی «نگهبان و مدافع ارته» است. (ارانسکی، ۱۳۷۹: ۱۸۱) هرودوت از ارتبانوس اسم می برد که پسر هیستاسپس (گشتاسب) و برادر داریوش بزرگ بود. کتزیاس طیب داریوش دوم و اردشیر دوم هخامنشی از یک ارتبانوس دیگری اسم می برد که گشنده خشایارشا پدر اردشیر بوده است. (پیرنیا، ۱۳۸۴: ج ۱/۷۳۵) از دیگر اسامی ارتمبارس artambāres نام پدر دوست کودکی کوروش بزرگ بود که هرودوت او را از بزرگان ماد می داند. آرتافرن برادر صلبی داریوش که شهربان سارد در سالهای ۵۱۱-۴۹۲ ق.م بود. داریوش برادرزاده ای به نام «آرتافرنس Artaphernes» داشت که در نبرد ماراتن حضور داشت، مردی که در لشکرکشی داتیس بر نیروی زمینی فرمان می راند. (بدیع، ۱۳۸۳: ج ۳/۹۶) آرتیستونه artistuna و رته بامه Ratabāma هر دو از همسران داریوش بودند. نام عیلامی «ایرتشدونه» مشتق از کلمه پارسی «ارته ستونه arta stuna» به معنی «ستون ارته» یا «کسی که ارته ستون اوست» است. اومستد می نویسد: در لوح های عیلامی تخت جمشید از دختر داریوش به نام آرتیستون نام برده شده، این دختر داریوش همانم زن طرف توجه او آرتیستون دختر کوروش است. (اومستد، ۱۳۸۳: ۲۴۰) رته بامه دختر گئو بروه Gaubaruva نیزه دار داریوش، نخستین زن داریوش بود که پیش از رسیدن به سلطنت با او ازدواج کرده بود. ارته وردیا artavardiya یکی از افسران داریوش، ارتاوند artavand نام فرمانده ناوگان خشایارشا که یونانی ها آن را «ارتاایتس» نوشته اند، اردمنیش Ardumaniš، ارتوزوستر Artozoster، آرتاشاتا Artāšātā (نام داریوش سوم)، ارداویراف ardawirāf از اسامی ترکیب یافته با ارته هستند.

## اسامی که به فضایل اخلاقی اشاره دارند

در نامهای ایرانی، محامد و محاسنی که حاکی از طهارت و پاکی و تقدس و زیبایی- اند، و نماینده اخلاق برتر و مُثُلِ اعلای کفایت ها و مظهر تام خوبی ها هستند، بسیار مشهود است. این اسامی پر معنا که از پیچیدگی موجود در تفکر و تخیل ایرانی مایه گرفته - اند، جهان بینی انسانی را که به صد رنگ می زید و صد تعبیر پیدا و پنهان و گفته و ناگفته در ضمیر خود دارد، منعکس کرده اند. زیبایی در معنای اسامی نمودی سخت دلفریب و پرکشش و هیجان انگیز دارد. جمال گرایی و زیبایی پسندی بخشی از هویت ایرانی است که به صورت انتزاعی خود را در اسامی نشان می دهد. این اسامی همچون: هخامنش *Haxāmaniš* نیای هخامنشیان، مشتق از هخا *haxā* به معنی «دوست» و منیش *maniš* از ریشه *man* با پسوند *iš* «اندیشیدن»، روی هم «دوست منش، دارای منش دوستانه» است. داریوش که نام سه تن از شاهان هخامنشی است در کتیبه های هخامنشی «داری و اوش» آمده است که مشتق از داری *dāray* «داشتن» به علاوه *Vahu* «نیک و خوب» روی هم دارنده بهی، کسی که خوبی را نگاه می دارد. (اومستد، ۱۳۸۳: ۱۶۶) برخی از محققان جزء اول نام مورد بحث را مأخوذ از آریایی باستان *dārayat* از ریشه *dār* دانسته اند. شاید از «داری و هومنه» یعنی «دارنده فکر خوب» مأخوذ شده باشد که نیرگ آن را رد می کند (Kent، ۱۹۵۳، ۱۸۹). اومستد همچون هرتسفلد، گشتاسپ پدر داریوش را همزمان زردشت می داند و می گوید: گشتاسپ برای گواهی به دین تازه - اش، پسرش را «داریه و هومنه» «او که هومن را دارد» نام نهاد. (اومستد، ۱۳۸۳: ۱۶۶) ریچارد فرای نام داریوش را *darayat vahush* «دارنده ثروت» معنی کرده است. و هومیسه *Vahumisa* یکی از سرداران داریوش به معنی «دوستدار نیکی» مشتق از *Vahu+miora* است. اویبار (هوبر) *hubar* نام میرآخور داریوش به معنی «دربدارنده نیکی» است. هوتانه *Hutana* نام یکی از متحدان داریوش بر ضد گئوماته، مشتق از *hu* (خوب) و *Tana* به معنی گستردن و درسسکریت به معنی فرزندان، روی هم دارنده اولاد و فرزندان نیک، اردومنی *Ardumaniš* به معنی راست اندیش، دارای منش درست، از یاران داریوش بر ضد گئومات مغ بود. ماسیس *Masistes* که یونانی شده مهشت به معنی «بزرگترین» است، برگرفته از *mao* به معنی «بزرگ» و *išta* پسوند صفت عالی است. وی برادر خشایارشا بود.



پروشات در زبان اوستایی «پئوروشیاتی» به معنی «پرشادی، بسیار شاد» که یونانی ها آن را پروساتیس نوشته اند. Paour به معنی پُر، زیاد، بسیار و siyati به معنی «شادی، خوشحالی، آرامش و آسودگی» است. پروشات همسر داریوش دوم و مادر اردشیر دوم هخامنشی بود. وشتی Vošti شهبانوی خشایارشا به معنی زیبایی است. آتوسا Atosa به اوستایی هوتوسا hutaosa، بزرگترین دختر کوروش، همسر داریوش و مادر خشایارشا بود. این اسم مرکب از دو جزء hu و Taosa به معنی «خوب ترکیب شده» است. هینتس، هوتوسا را که در پهلوی به صورت هوتس، عیلامی «او- دو- سه» و در تاریخ طبری به صورت خطوس آمده است، «خوش فربه ران» ترجمه می کند. (رجبی، ۱۳۸۰: ج ۱/ ۴۳۳ - ۴۳۴) بردیا (بلند قامت) فرزند کوروش، برزویه (شکوه و عظمت، قد و قامت) طیب معاصر انوشیروان، ارد (هیروود: خوشرو) نام دو تن از شاهان اشکانی، رکسانه Roxāne (روشنک) در اوستا رئوخشنه Raoxšna به معنی «روشن، فروغ، روشنایی» به یونانی رکسانه شده، او دختر یکی از بزرگان بلخ به نام اکسیارتس Oxyartes بود که اسکندر او را به زنی گرفت. آزر میدخت āzarmiduxt (دختر پیرناشدنی) دختر خسرو پرویز، مانی māni (اندیشمند، بی همتا) پسر فاتک fatak از همدان که مدعی پیامبری بود. آمیتیس (هومائیتی = humāiti) مرکب از هو (خوب) و مآیا (بخت، شادی)، فیروز (مظفر، پیروز، پر نیرو) نام سه تن از شاهان ساسانی، خسرو که معرب آن کسری و در اوستا «هئوسروه Haosravah» آمده، لفظاً یعنی «نیکنام، کسی که به خوبی مشهور است و دارای آوازه و شهرت نیک است». (پور داوود، ۱۳۷۷: ج ۲/ ۲۵۵) خسرو از شاهان اشکانی مصادف با جاه طلبی های تراژان بود. خسرو دیگری بود که بهرام گور، شاهی را از او گرفت:

یکی مرد بد پیر خسرو بنام جوانمرد و روشن دل و شاد کام

خسرو نام انوشیروان عادل و خسرو نام آسیابانی که یزگرد سوم را کشت:

فرومایه ای بود خسرو بنام نه تخت و نه گنج و نه تاج و نه کام

رام بهشت (زن ساسان و مادر بابک)، رادمان (معادل رادمنش) سپهبد خسرو پرویز،

راد برزین (راد، نجیب، سخی، کریم) نام سردار بهرام پنجم، رامتین موسیقیدان ایرانی که

گویند واضع چنگ بود، وهریز (دارای فراوانی خوب)، کاووس (آرزومند) که یوستی آن را

به «خرسندی» تفسیر کرده است، انوش (جاوید)، بزرگمهر (بسیار مهربان) وزیرانوشیروان، ونون (پرویز) نام دو تن از شاهان اشکانی و نیواندخت (Newanduxt) دختر نیکو و شجاع (مادرانوشیروان، وهنام wahnām) کسی که دارای نام نیک است) از درباریان شاپورا اول در کتیبه کعبه زردشت، ...

### اسامی ترکیب شده با نام گاو

به روایت بندهش پس از آنکه اهریمن گاو را - که پنجمین آفریده از شش آفریده اهورامزداست - از میان بر می دارد، تخمه او به ماه برده می شود و در آنجا پالوده می - گردد و از آن تخمه دو گاو (یکی نر و یکی ماده) به وجود می آید و از این دو گاو جانوران مفید زاده می شوند. در مینوی خرد آمده است: گاو فره مند بزرگوش (گوش بلند) رمه مند (دارای رمه) بر گاو ان رد و سرور است. شاید به خاطر تقدس بسیار این حیوان است که کتاب اوستا و زند را با آب زر بر روی پوست های آراسته گاو نوشته، در دژنپشت نهاده بودند. طبق ارداویرافنامه در دوزخ برای کسانی که گاو و ستوران سودمند را بیزارند کیفری سخت تدارک دیده شده است. از یسنا ۳۲ بند ۸، نیز بر می - آید که جم به قربانی گاو می پرداخته است. یکی از گناهان نابخشودنی جمشید نیز آموختن خوردن گوشت گاو به مردمان بوده، به واسطه همین گناه، فره از او گریخت و به دست ضحاک به خواری کشته شد. گاو در انتقال فره نقش اساسی دارد، چنانکه جوهر تن زردشت را اورمزد از نزد خویش به سوی باد و از باد به سوی ابر و ابر به صورت قطره قطره به گیاهان و از گیاهان به گاو و از طریق شیر گاو و ساقه هوم که فروهر زرتشت در آن است با هم ترکیب می شوند و به این ترتیب فروهر و تن زردشت با هم یکی شدند. برخی اسامی با تور Tora به معنی گاو نر (=ثور عربی) ترکیب شده - اند مثل: بورتورا Boor tura به معنی «دارنده گاو نر بور رنگ»، رمک تور Ramk toor به معنی «دارنده رمه گاو». بنا بر نظر دانشمندانی که درباره میترا تحقیق کرده اند، تور یا ثور لقبی است که به نام خود می افزودند یا به آنها داده می شد که خود یک سرافرازی بود و همیشه به این نام می بالیدند. در اوستا، گئو Geo به زمین و جهان هم تعبیر شده است. در آیین میترائیسم در مجسمه های قربانی گاو توسط میترا دیده می شود که از

محل خنجر میترا و خون گاو، گیاهان می رویند. در میان هندیان و مصریان تقدیس گاو رایج بود. پنداری که کره خاک بر روی شاخ های گاو است در بین مردم قدیم رایج بوده است. گئو به معنی زمین در کلمات گئولوژی، گئوگرافی، گئوفیزیک، وجود دارد. در فارسی نیز لغات گیتی و کیهان در رابطه با همین کلمه ترکیب شده که به معنی کره زمین بوده است و کم کم به همه عالم اطلاق شده است. در زمان زردشت منظور از گئوش اوروان (روان گاو) همان روان جهان و آفرینش است. (آشتیانی، ۱۳۶۶، ۲۷۶-۲۷۴) گئوبروو *Gaubaruva* نام یکی از یاران داریوش در مبارزه با گئومات مغ بود. این نام مرکب از *Gau* (گله، رمه، گاو) و *barauva* به سنسکریت *bharu* (سرور، ارباب، مالک) و روی هم «مالک و دارنده گله» معنی می دهد (Kent, 1953, 182). در زمان داریوش شخص گبریا س رئیس نیزه داران پادشاه به شمار می رفت و در نگاره نقش رستم وی در سمت چپ تخت داریوش قرار گرفته است. گئومات *Gaumata* فردی که خود را بردیا، برادر کمبوجیه معرفی کرد و سلطنت را به دست آورد و داریوش او را سرنگون کرد. این نام مرکب از *gav* - (گله، رمه) و *mata* (؟) یا شاید *gaum* و پسوند *ata* - ترکیب شده باشد. نام گودرز هم با گاو در ارتباط است. گوچهر *gōčīhr* (گئوچیره *goučīora*) در اصل صفت برای ماه به معنی «دارنده منشأ گاو» است و در فارسی میانه زردشتی به «گوسپند تخمگ و گوسپند چهرگ» ترجمه شده است. چهره به معنی «وجه» بازمانده *čīhr* فارسی میانه است. (ابوالقاسمی، ۱۳۸۴: ج ۲/۱۰۳) گوچهرنام شاه سلسله بازرنگی در استخر فارس بود که معاصر ساسان و پاپک بوده است.

### اسامی ترکیب شده با نام گراز

کلمه اوستایی وراز *Varaza* و در فارسی گراز، در ایران قدیم علامت زور و قوت بوده است. در بهرام یشت، بهرام فرشته پیروزی به صورتهای گوناگون از جمله اسب، شتر، وراز و... تجسم یافته که هر کدام از صورتهای نماینده یکی از توانایی های اوست. پنجمین تجلی ایزد بهرام به صورت گراز تیز دندانی است که به یک حمله می کشد، هم خشمگین است و هم زورمند. گراز نمادی بسیار مناسب از نیروی پیشتاز پیروزی است. در میان نامداران و شاهزادگان ایران قدیم و ممالک همسایه آن مثل ارمنستان و آلبانیا به

گروهی برمی خوریم که اسمشان با کلمه وراز ترکیب یافته است مثل ورازبنده، ورازدات، وراز دخت، ورازسورن، وراز پیروز، وراز مهر، وراز نرسی، شاپور وراز، (مرزبان آذربایجان در عهد نرسه)، اردشیر وراز (نماینده خاندان وراز در کتیبه کعبه زردشت)، شهر براز (گراز مملکت) که پس از اردشیر سوم بر تخت نشست و با آنکه از خاندان شاهی نبود، خود را پادشاه خواند و چهل روز پادشاه بود .

### نتیجه

مطالعه و تحقیق در زمینه نامهای متداول در یک جامعه به ما اجازه می دهد که در ژرفا ژرف روح آن جامعه سیر کنیم و با دل بستگی ها ، سنت ها ، اعتقادات و اساطیر آن جامعه آشنا شویم. هر نام دارای میراثی از گذشته است که با بررسی آن می توان به گوشه ای از هویت جمعی، هویت فردی و فرهنگ آن دیار پی برد . ایرانیان بدون هیچ مبالغه، چنین دریافته اند که اصل و مبدأ همه خوبی ها به خداوند جهان آفرین مربوط و متصل است ، به همین خاطر در نامگذاری هم وابستگی خود را به اصول دینی و فرهنگ مذهبی نشان داده اند. بیشتر اسامی ایران باستان که در منابع منقول و محفوظ شده اند با نام خدایان و ایزدان ترکیب شده اند. شماری از ایزدان پیش از زردشت جنبه خدایی داشته اند مانند مهر، ناهید ، تیشتر، بهرام، برخی با آیین های دینی ارتباط دارند مانند ایزد آتش و بعضی از آنها مفاهیم اخلاقی و انتزاعی هستند که تشخیص یافته اند مانند مفهوم راستی، برخی مثل ایزد ماه نماد پدیده های طبیعی هستند. میان اسامی افراد جامعه با ایزدان گونه ای همخوانی و هماهنگی وجود داشت . وجود اسامی ترکیب شده با نام حیواناتی چون گاو و گراز مثل گئومات «دانای صفات گاو»، هوگئو «صاحب گاو» خوب، گوجهر، گودرز، شهربراز، وراز دات ، وراز دخت ، وراز مهر و... به این خاطر بوده است که میان دامهای شاخ دار از جمله گاو با ایزد ماه و ایزد میترا رابطه خاصی وجود داشت. در مجسمه های باقی مانده از میترا در اروپا او را در حال کشتن گاو می بینیم . گراز که در ایران قدیم علامت زور و قوت بود یکی از تجلی های ایزد بهرام بود. نامهایی که نیاکان ما برای فرزندان شان انتخاب می کردند از زیبا نامهایی بودند که هم هماهنگ با گویش و آوا و فرهنگ این مرز و بوم بود و هم نشان از پاکی ، درستی ،

راستی، دلاوری، سرافرازی، نیکویی و دیگر فضایلی بود که آنها را در زمره اخلاقی ترین امم گیتی جای می داد. در اسامی خاص ایرانی عناصر ویژه ارته (راستی)، خشثره (حکومت و قدرت)، فرنه (درخشش خدایی)، آتور (آتش)، یزتَه، دئنا و بَغ وجود داشت که همگی جنبه دینی دارند. اسامی ترکیب شده با واژه فرَه با معانی گوناگون از جمله: شکوه، جلال، شوکت، برازندگی، زیندگی، فرخی، فرهمندی، ثروت، خوشبختی، بخت و اقبال و سرنوشت آمده است. فر به معنای فروغ، نور یا موهبتی است که اهورا مزدا به کسی که شایسته آن باشد می بخشد و با تعریف هاله - میدان نور الکترومغناطیسی در اطراف جسم انسان - مطابقت دارد. فرَه خاص افراد ویژه ای نبود و همه کس می توانست از آن برخوردار باشد. بهرمندی از فرَه ایزدی مشروط به ایمان به یزدان و ستایش او و مبارزه با بدی و پابندی به اصل دادگری و نیکی بود. فرَه از ماده نور است و در افراد مختلف شدت و ضعف دارد، همه آدمیان دارای فرَه اند و چون فرَه آنان را ترک کند نیک بختی از آنان روی می تابد.

### منابع و مآخذ

- ۱- آشتیانی، جلال الدین (۱۳۶۶)، زردشت، مزد یسنا و حکومت، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- ۲- ابن بلخی (۱۳۶۳)، فارسنامه، به سعی واهتمام گای لیسترانچ ورینولد الن نیکلسون، دنیای کتاب.
- ۳- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۴)، راهنمای زبانهای باستانی ایران، ج ۲ (دستورو واژه نامه)، انتشارات سمت، تهران.
- ۴- ارانسکی، ای.م (۱۳۷۹)، مقدمه فقه اللغه ایرانی، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران.
- ۵- اصفهانی، حمزه (۱۳۴۶)، سنی ملوک الارض والانبیاء، ترجمه جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۶- اوشیدری، جهانگیر (۱۳۷۸)، دانشنامه مزد یسنا، نشر مرکز.

- ۷- اومستد، ا.ت (۱۳۸۳) ، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه محمد مقدم، تهران، امیر کبیر.
- ۸- بدیع، امیر مهدی (۱۳۸۳) ، یونانیان و بربرها، ج ۳، ترجمه قاسم صنعوی، توس.
- ۹- بهزادی، رقیه (۱۳۶۸) ، ترجمه بندهش هندی (متنی به زبان پارسی میانه)، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.
- ۱۰- پوردادوود، ابراهیم (۱۳۸۱) ، اوستا، دنیای کتاب، تهران.
- ۱۱- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۷) ، یشت ها، ج ۱ و ۲، انتشارات اساطیر، تهران.
- ۱۲- پیرنیا، حسن (مشیرالدوله) (۱۳۸۴) ، ایران باستان، ج ۱ ، انتشارات نگاه ، تهران .
- ۱۳- تفضلی احمد (۱۳۶۴) ، ترجمه مینوی خرد، تهران، توس.
- ۱۴- خدادادیان، اردشیر (۱۳۷۹) ، اشکانیان، تهران، نشر به دید.
- ۱۵- درخشانی، جهانشاه (۱۳۸۳) ، دانشنامه کاشان، زیر نظر حسین محلوجی، ج ۳، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۱۶- رجبی، پرویز (۱۳۸۰) ، هزاره های گمشده، ج ۱ ( زردشت، اهورامزدا، اوستا)، توس.
- ۱۷- شارپ، رلف نارمن، (۱۳۸۴) ، فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی، انتشارات پازینه، تهران.
- ۱۸- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۱) ، تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، امیر کبیر، تهران.
- ۱۹- زهر، آر.سی (۱۳۷۵) ، زروان (معماری زردشتی گری)، ترجمه دکتر تیمور قادری، انتشارات فکرروز.
- ۲۰- طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۷) ، تاریخ الرسل والملوک (بخش ایران از آغاز تا سال ۳۱ هجری)، ترجمه صادق نشأت، تهران، علمی و فرهنگی.
- ۲۱- عباسی، محمد (۱۳۷۳) ، فرهنگ نامه های ایرانی (اقتباس از نامنامه فردیناندیوستی و منابع معتبردیگر)، انتشارات بنیاد.
- ۲۲- کریستن سن، آرتور (۱۳۷۲) ، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، دنیای کتاب.
- ۲۳- مجمل التواریخ والقصص، مؤلف نامعلوم، (۱۳۸۳) ، به تصحیح محمد تقی بهار، تهران، دنیای کتاب.

- ۲۴- مزداپور، کتایون (۱۳۶۹) ، ترجمه شایست ناشایست، موسسه مطالعات و تحقیقات علمی و فرهنگی.
- ۲۵- مهرین، عباس محمد علی شوشتری (۱۳۲۱) ، ایران نامه، ج ۳ (بهره دوم از کارنامه ایرانیان در عصر اشکانیان)، چاپخانه بانک ملی ایران.
- ۲۶- میر خواند، محمود (۱۳۸۰) ، روضه الصفا فی سیره الانبیاء والملوک والخلفاء، به تصحیح و تحشیه جمشید کیان فر، انتشارات اساطیر، تهران.
- ۲۷- میر فخرایی، مهشید (۱۳۷۲) ، ترجمه روایت پهلوی، موسسه مطالعات و تحقیقات علمی و فرهنگی.
- ۲۸- هرودوت (۱۳۶۸) ، تواریخ هرودوت، ترجمه وحید مازندرانی، دنیای کتاب.
- ۲۹- یارشاطر، احسان (۱۳۷۳) ، تاریخ ایران کمبریج از سلوکیان تا فروپاشی ساسانیان، ج ۳، قسمت اول، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیر کبیر.
- Kent, R.G. Old Persian, Grammar, Texts, Lexicon, New Haven, 1953-۳۰**
- Justi, f. Iranis ches Namenbuch, Marburg, 1895-۳۱**
- Justi, f. Iranis ches Namen buch, Hidesheim, Georgolms, 1963 -۳۲**
- Nyberge,H.S. A Manual of pahlavi , 2 vols , Wiesbaden,1964-۳۳**